



## مسعود نیلی: چطور ممکن است کشوری تا این اندازه ثروتمند، این‌گونه فقیر باشد؟

این متن سزاوار آن است که نه یک بار، که بارها خوانده شود و بر هر گزاره و عدد آن درنگ کنیم؛ چون «جان مادرم» در خطر است.

مسعود نیلی گفت: آخر چطور ممکن است کشوری تا این اندازه ثروتمند، این‌گونه فقیر باشد؟ آیا این باورکردنی است که کشوری با رتبه دوم گاز و رتبه چهارم در نفت، نه تن ها در تامین انرژی جهانی جایگاهی نداشته باشد بلکه حتی در تامین انرژی مورد نیاز خود نیز دچار استیصال باشد؟ چطور می توان پذیرفت که برای کشوری با این حجم عظیم از منابع، دولتی با کسری بودجه مزمن و رو به افزایش، ارایه دهنده خدماتی با کیفیت نازل باشد؟ تعداد قابل توجهی از کشورهای جهان که فاقد هرگونه منابع طبیعی خدادادی بوده اند چگونه توانسته اند تورم های پایدار زیر ۵ درصد و نرخ های بیکاری زیر ۵ درصد و رشد های اقتصادی بیش از ۵ درصد داشته باشند؟

دکتر مسعود نیلی، اقتصاددان برجسته ایرانی و استاد ممتاز دانشگاه به عنوان برگزیده هشتمین جشنواره کارآفرینی امین الضرب در تهران سخنانی بسیار قابل تأمل بر زبان آورد که نه تنها حاضران را تحت تاثیر قرار داد که سبب می شود آه از نهاد هر ایرانی میهن دوست دیگر نیز که با آن مواجه شود، برخیزد. بی مجامله و اغراق می توانیک گفت «این متن سزاوار آن است که نه یک بار که بارها خوانده شود و بر هر گزاره و عدد آن درنگ کنیم. چون «جان مادرم» در خطر است».

چهل سال پیش وقتی پا به عرصه علم اقتصاد گذاشتم، سؤال هایی بزرگ مرتبط با آرزو هایی بزرگ تر در سر داشتم. با اشتیاق می خواستم بدانم چگونه می توان به یک کشور توسعه یافته تبدیل شد. برای دانستن اینکه آثانی که به این مرحله رسیده اند، چه کرده اند سر از پا نمی شناختم. اینکه یک کشور در حال توسعه برای آنکه بتواند به رشد های اقتصادی بالا دست پیدا کند لازم است چه کار کند برایم دغدغه ای جدی بود.

طی ۴۰ سال گذشته، بخش زیادی از آنچه یاد گرفته ام، پاسخ های مختلف و از زوایای مختلف مرتبط با این سؤالات بوده است. این سؤالات مربوط به رؤیا هایی بوده اند که از همان سال های اول در سر داشته ام. این رؤیا ها هرچند هیچ گاه من را رها نکرده اند، اما با عبور از مراحل جوانی به میان سالی و سپس مراحل بعدی، تنها پخته تر، به هنگام تر و واقع بینانه تر شده اند. در مسیر شکل گیری و تحولات رؤیاهایم، توسعه یافتگی کشورم را در گاز با قطر، در نفت با عربستان، در توریسم و صنعت با ترکیه و در موقعیت ممتاز جغرافیایی با امارات به عنوان کشور هایی که هرکدام به طور منفرد فقط یکی از مواهب ما را دارند، مورد سنجش و ارزیابی قرار می دادم.

وقتی فشار مشکلات طاقت فرسا می شود، چشم ها را می بندم و به رؤیاهایم می اندیشم. با خودم می گویم، کشوری که در گاز رتبه دوم جهانی را دارد، حتما می توانسته اقلابا به اندازه نصف همسایه اش قطر، گاز صادر کند. کشوری که دارای رتبه چهارم در برخورداری از ذخایر نفتی است، یقیناً می توانسته به اندازه ۴ میلیون بشکه نفت در روز صادر کند. ما حتماً قادر بوده ایم که با مشارکت تولیدکننده های صنعتی معتبر جهانی بزرگ ترین خودروساز و بزرگ ترین سازنده لوازم خانگی و ماشین آلات و تجهیزات در منطقه پیرامونی خود باشیم و بدون تردید ورود حداقل به اندازه نیمی از تعداد گردشگرانی که به ترکیه می روند به ایران تصویری خیالی محسوب نمی شده است. با این محاسبات، ما می توانسته ایم در مجموع، حدود ۳۵۰ میلیارد دلار صادرات و تولید ناخالص داخلی در حدود ۱۲۰۰ میلیارد دلار داشته باشیم.

تحقق تورم ۳ درصد و نرخ بیکاری در همین حدود و رشد اقتصادی بیش از ۵ درصدی آرزو هایی خیالی تلقی نمی شده است. در چنین اقتصادی، فقر و بیکاری از کشور رخت بر می بست و بی معنی می شد؛ دیگر کودکی زباله گردی نمی کرد؛ آن جوان رعنا، کول بری نمی کرد؛ آن آموزگار سخت کوش، مسافركشی نمی کرد و آن بانوی زحمت کش، از فشار فقر به مرگ دسته جمعی خانواده اش رو نمی آورد.

در آن رؤیای شیرین، بهترین دانشگاه های جهان با دانشگاه های خوب ما همکاری تنگاتنگی می داشتند و جوانان تربیت یافته ما در مراکز تحقیق و توسعه می توانستند هوش مصنوعی را به درون صنایع پتروشیمی و خودرو و دیگر صنایع ببرند. ما می توانستیم در مرز تکنولوژی، سازنده خودرو های برقی و خودرو های بدون سرنشین باشیم. ما می توانستیم صادرکننده بزرگ صنعتی و خدماتی منطقه باشیم و کم آبی را کنترل کنیم. ایران می توانست مرکز مالی منطقه بزرگ پیرامونی خود باشد و از این طریق مساله ای به نام تنگنای تامین مالی فعالیت های اقتصادی موضوعیت پیدا نمی کرد. زنان جوان و تحصیل کرده ما به جای تحمل نرخ های بیکاری بیش از ۵۰ درصد، می توانستند در کارخانجات و مراکز خدماتی پیشرفته کشور عزیزمان فعالیت کنند. شک نکنید که تعداد زاد و ولد نیز در آن حالت به مراتب بیشتر از حالت هشداردهنده فعلی می شد که شوربختانه به محرک های عجیب و ناآرامی که هر روز اعلام می شود پاسخی نمی دهد.

دولت ما می توانست بدون آنکه در تنگنای کسری بودجه مزمن باشد، با بودجه سالانه در حدود ۲۵۰ میلیارد دلار، خدمات عمومی را با کیفیت ممتاز ارایه کند، کارشناسانی با توان را به استخدام درآورد، سالانه بیش از ۶۰ میلیارد دلار در زیرساخت ها سرمایه گذاری کند.

آموزش و بهداشت را با کیفیتی قابل قبول در اقصا نقاط کشور عرضه کند. حمل و نقل عمومی را توسعه مکی دهد به گونه ای که جابه جایی بار و مسافر با قیمت های واقعی انرژی به راحتی انجام شود. دولت می توانست منابع کافی را برای حفاظت از ظرفیت های زیست محیطی مانند دریاچه ارومیه عزیز از یک طرف و میراث فرهنگی و تاریخی از طرف دیگر، اختصاص دهد. به این فهرست رؤیایی می توان همچنان افزود و تصورات ذهنی را متعاقب آن به حرکت درآورد. اما واقعا چه شده است که این گونه نیستیم؟

وقتی چشم هایم را باز می کنم و به اطرافم می نگرم، سیل غم ها به قلمب هجوم می آورد. آخر چطور ممکن است کشوری تا این اندازه ثروتمند، این‌گونه فقیر باشد؟ آیا این باورکردنی است که کشوری با رتبه دوم گاز و رتبه چهارم در نفت، نه تن ها در تامین انرژی جهانی جایگاهی نداشته باشد بلکه حتی در تامین انرژی مورد نیاز خود نیز دچار استیصال باشد؟

**چطور می توان پذیرفت برای کشوری با این حجم عظیم از منابع، دولتی با کسری بودجه مزمن و رو به افزایش، ارایه دهنده خدماتی با کیفیت نازل باشد؟ تعداد قابل توجهی از کشورهای جهان که فاقد هرگونه منابع طبیعی خدادادی بوده اند چگونه توانسته اند تورم های پایدار زیر ۵ درصد و نرخ های بیکاری زیر ۵ درصد و رشد های اقتصادی بیش از ۵ درصد داشته باشند؟**

چرا ما هنوز درگیر بحث های تمام نشدنی از قبیل اینکه عدالت اجتماعی بهتر است یا رشد اقتصادی-حال آنکه ما خود به هیچ یک دست نیافته ایم- یا اینکه علم اقتصاد علم است یا شبه علم هستیم؟ چرا درحالی که بانک های ما با نرخ های سود در دامنه ۳۰ درصد فعالیت می کنند، بانک های کشورهای دیگر که با هزینه ناچیز فعالیت های اقتصادی را تامین مالی می کنند مورد نكوش قرار

می‌دهیم که ربوی هستند! درحالی که کالا های مصرفی و بعضاً واسطه ای صنعتی مورد نیاز کشور از طریق مسیر های کوهستانی و به طرز عجیب و غیرانسانی وارد کشور می‌شود، چرا حاضر به پذیرش یک تجارت کم هزینه متعارف نیستیم.

به راستی آیا پاسخی در خور، به این سوالات وجود ندارد؟ آیا سر برآوردن این همه مساله از درون یک کشور، نبود آگاهی نسبت به چرایی بروز این مشکلات و عدم توان ارایه راه حل برای آنهاست؟ در حالی که منابع آبی کشور به سرعت در حال اتمام است، تولید انرژی کشور هیچ تناسبی با مصرف به شدت رو به افزایش آن ندارد و ما را به سرعت به بروز بحران انرژی نزدیک می‌کند، بودجه دولت به رغم ارایه حداقل خدمات، و میزان نازل سرمایه گذاری، با کسری نگران کننده روبه رو است، صندوق های بازنشستگی ورشکسته هستند، بانک ها از مشکلات عمیق ناترازی و عدم کفایت سرمایه رنج می‌برند، نظام ارزی کشور به شدت فسادآفرین است، دریغ از یک سوال مسئولانه که چرا این گونه شده ایم؟

وقتی سال ۱۳۹۶ نام این مشکلات را ابرچالش گذاشتم هدفم آن بود که عظمت مشکلات و کفایت آن ها را برای مرگ تدریجی یک کشور که مادر عزیز همه ما محسوب می‌شود گوشزد کنم. از آن روز تاکنون، هر یک روز و یک ساعتی که گذشته، به زمان مرگ این مادر مهربان نزدیک تر شده ایم. در این فاصله و در سال های آتی، در مسیر این مرگ تدریجی، سیاست مداران ما چه جشن ها و شادمانی ها که در کنار این بیمار درحال احتضار برگزار نکنند و چه صدآفرین ها که به موفقیت های خود نگویند و از همه بدتر دو گروهی هستند که یک گروه به غارت منابع باقی مانده مشغول است و دیگری با جهل و تعصب، مسیر رو به مرگ را تسریع می‌کند. بدترین نوع شکست حکم رانی، شکست در تشخیص موقعیت است.

بخش خصوصی، دانشگاهیان و کارشناسان مستقل، باید به جد به مرگ تدریجی این مادر بیندیشند و برای آن کاری کنند. یک یک ما برای اهمال و بی مسئولیتی احتمالی در قبال این فردای نگران کننده، مورد سوال آیندگانی قرار خواهیم گرفت که اکنون هیچ توان و اختیاری در ساختن فردای خود ندارند. ما البته چاره ای جز تلاش برای ساختن آینده نداریم. فردا همانی خواهد بود که خودمان می‌سازیم.

منبع: جهان صنعت